

# جای خالی موضوعی بنیادین

دوآلیسم عین و ذهن در شناخت پدیده‌های اجتماعی

عبداله قنبرلو

دانشجوی دوره دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

Ghanbarlu.phdirut@gmail.com

درس «مبانی» که در زیرمجموعه‌های مختلف دانش اجتماعی مورد تدریس قرار می‌گیرد، دربرگیرنده نکاتی کلیدی برای آشنایی دانشجویان با کلیات ادبیات رشته تحصیلی خود است. این درس که معمولاً در ترم اول ارائه می‌شود، به نوعی پل ارتباطی مرحله تحصیلی پیش از دانشگاه با دوره تحصیلی دانشگاه است. سرفصلهای درس مبانی معمولاً به مسائلی چون ریشه‌های پیدایش و تحولات رشته تحصیلی مربوطه، مکاتب عمده، روش تحقیق، مفاهیم، و مفروضات کلیدی پرداخته می‌شود. محققانی که در این حوزه به تحریر کتاب پرداخته‌اند، به اقتضای سلايق خود سعی کرده‌اند مسائل مذکور را به گویاترین شکل مطرح نمایند تا نیازهای دانشجویان در این حوزه را برآورده سازند. با این حال به نظر می‌رسد اکثر نویسندگان از طرح برخی از نکات بنیادین که دانشجوی مبتدی از فهم آنها عاجز است و یا از سر بی‌توجهی به این گونه موضوعات خودداری کرده‌اند. بر این اساس است که می‌بینیم، علی‌رغم پیچیدگیهای فراوانی که بر پدیده‌های اجتماعی حاکم است، دانشجویان دچار سطحی‌نگری شده و از درک عمق این پدیده‌ها عاجز می‌مانند. در این مقاله به یکی از این نکات می‌پردازیم.

یکی از نکات بنیادینی که فهم آن در شناخت پدیده‌های اجتماعی اهمیتی اساسی دارد، دوآلیسم عین و ذهن است که حاکی از وجود دو رویکرد ریشه‌ای عینی‌گرایی (objectivism) و ذهنی‌گرایی (subjectivism) در تاریخ شناخت بشری است. در سده‌های اخیر تحت تأثیر تسلط معرفت‌شناسی پوزیتیویستی در مطالعات پدیده‌های اجتماعی، حوزه‌های مختلف دانش اجتماعی از جمله جامعه‌شناسی، سیاست، و اقتصاد در قالب «علم» (science) معرفی شده‌اند، در حالی که به نظر می‌رسد این تصور تقلیل‌گرایانه، نوعی خطای گمراه‌کننده است.

اصولاً مسئله دوآلیسم عین و ذهن در شناخت بشری، تاریخی به طول تاریخ خود شناخت دارد. به عبارت دیگر از همان زمان مطرح شدن مسئله شناخت در میان انسانها، مسئله معضل‌وار (problematic) تقابل عینیت و ذهنیت به صورت مبانی بنیادین شکاف معرفت‌شناختی محققان نقش ایفا کرده است. واژه معضل‌وار یا problematic را از

استاد باید علاقه دانشجویان به درس را  
برانگیزد و پیش از تشریح ابعاد علمی  
یک نظریه، اهمیت عملی آن را  
نشان دهد

ترم اول باید جنبه پرورش ذهنی داشته باشد  
و مطالب آن تا ابد در ذهن دانشجویان بماند

دنبال خواهند نمود.

یک توصیه دیگر به استاد کلیات اقتصاد این است که «مشاهده و فهمیدن را شعار خود قرار دهید. بیشتر ما دچار این مشکل هستیم که چشم‌هایمان پدیده‌ها را نمی‌بینند» در واقع، اعجاب‌انگیزترین پدیده‌های اقتصادی در پیرامون ماست و ما از وجود آنها غافلیم؛ شواهدی از زندگی روزمره خود و از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنید در نظر بگیرید و قدرت مشاهده پدیده‌های اقتصادی را در خود بپرورانید. (قدرتی که کمتر از قدرت مشاهده پدیده‌های طبیعی پرورش یافته است).

به نظر من تدریس کلیات اقتصاد یک سال تحصیلی زمان می‌برد اما مطالب آن باید به گونه‌ای سازمان داده شود که افرادی که قرار است تنها یک ترم درس اقتصادی داشته باشند نیز بتوانند از آن بهره ببرند. ترم اول باید جنبه پرورش ذهنی داشته باشد و مطالب آن تا ابد در ذهن دانشجویان بماند. در این ترم نباید در پی حل مسائل اقتصادی بود بلکه باید دانشجویان ترم اول را در موقعیت مناسب برای برخورد با این گونه مسائل قرار داد. در حقیقت، کل مطالب دروس علم اقتصاد باید متوجه آموزش انسان برای حل مسائل عملی باشد؛ البته نه مسائلی که همواره به اشکال مختلفی تجسم عملی پیدا می‌کند.

ترم دوم باید ذهن دانشجویان را بیشتر آماده کند و برای دانشجویانی طراحی شود که می‌توانند دقت بیشتری را به مطالعه علم اقتصاد تخصیص دهند و به ویژه برای کسانی که انتظار دارند در آینده در علم اقتصاد تخصص پیدا کنند.

در پایان، احساس من این است که کلیات اقتصاد باید کل مباحث این حوزه از جمله مالیه عمومی و تاریخ عقاید اقتصادی را - هرچند به شکلی کلی - دربرگیرد. به این ترتیب، تمام استادانی که دروس اقتصادی پیشرفته‌تر را تدریس می‌کنند می‌توانند وجود مقدار معینی دانش اقتصادی را نزد دانشجویان مفروض بگیرند که روی آن می‌توان دانش بیشتری را بنا نهاد.

پی‌نوشت:

\* Richard T. Ely, «Suggestions to Teachers of General Economics,» The Journal of Political Economy, Vol. 18, No.6 (Jun, 1910) pp. 437-440.

واقعیت یا ابژه، خود زبان فراگیری ندارد که به واسطه آن معنای واحدی از خود بروز دهد، بلکه واقعیت آن چیزی است که توسط سوژه شناسا فهم می شود

شاید انسانها در مورد علت‌های عینی معلولها توافق داشته باشند،  
اما برداشت معنایی آنها از این رابطه علت – معلولی تحت تأثیر سازمان معنایی  
حاکم بر ذهن آنهاست

فراتر از اینکه در عالم عینی چه علتی داشته باشد، توسط سوژه‌هایی که بسترهای شناختی مختلفی دارند، فهم و تفسیر می‌شوند. برای مثال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ممکن است از منظر یک بستر شناختی به صورت یک مبارزهٔ رهایی بخش معنا شود؛ در یک بستر دیگر به صورت یک حرکت تروریستی معنا شود؛ بستر شناختی سوم آن را به صورت نماد برخورد تمدنها تلقی کند؛ و ... بنابراین، ذهن انسانها طبق بسترهای شناختی‌ای که دارند، واقعیتها را معنا می‌کنند. از سوی دیگر سوژه‌شناسا مستقل از ابژه نیست، بلکه تحت تأثیر آن است. در یک عبارت کلی از نظر ذهنی گرایان سوژه و ابژه قوام دهی متقابل (coconstitution) دارند. امروزه، جریان موسوم به پست پوزیتیویستها منادی چنین تفکری هستند.

از منظر عینی‌گرایی جهان دارای یک رژیم حقیقت است که شناخت آن مستلزم پژوهش تجربی است و هرچه ابعاد تاریک این رژیم حقیقت آشکارتر شود، به تبع آن کنترل پدیده‌های جهان نیز آسان‌تر خواهد شد. اما از منظر ذهنی‌گرایی به تبع نوع نگاههایی که به جهان می‌شود، رژیمهای حقیقت متکثر می‌شوند. تاریخ، مملو است از تلاشهایی که به منظور شناخت جهان صورت گرفته، اما حاصل آن ارائه برداشتهای متعددی است که از آن به عمل آمده است. انسانها به تبع سازمان (construction) فکری خود، اجزاء جهان را سازمان‌دهی می‌کنند، اما ممکن است چنین تصور کنند که به ناب‌ترین رژیم حقیقت حاکم بر جهان رسیده‌اند. آنها در این سازمان‌دهی ذهنی خود برای طبیعت، انسان، جامعه، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و ... تعاریف متناسب با سازمان فکری خود را ارائه می‌دهند. نگاه آنها به محیط اطراف خود، تحت تأثیر علایق ذهنی خود است و تحولات حاکم بر محیط را طبق همین علایق تفسیر می‌کنند. تصور انسانها از تاریخ نیز همین وضعیت را دارد. آنها تاریخ را بر حسب علایق و تعهدات ذهنی خود سازمان می‌دهند و رژیم حقیقت متناسب با ذهن خود را بر آن حاکم می‌کنند. شاید انسانها در مورد علت‌های عینی معلولها توافق داشته باشند، اما برداشت معنایی آنها از این رابطه علت – معلولی تحت تأثیر سازمان معنایی حاکم بر ذهن آنهاست.

اکنون به بحث اولیه این مقاله بازمی‌گردیم. چنانکه اشاره گردید، در مطالعه پدیده‌های اجتماعی طی سده‌های اخیر، معرفت‌شناسی

این حیث به کار گرفته‌ایم که در عین حال که هر یک از دو رویکرد مزبور دیگری را به چالش می‌کشد، اما از یک سو نمی‌توان یکی از آنها را محور تلقی کرد، و از سوی دیگر ادغام آنها در یک قالب مستقل امکان‌پذیر نیست. با وجود اینکه رویکرد عینی‌گرایی در شناخت پدیده‌های طبیعی موفقیت‌های قابل توجهی کسب کرده، اما دستاوردهای آن در شناخت پدیده‌های اجتماعی از اعتبار لازم برخوردار نبوده است. بر این اساس است که در بررسی تاریخ شناخت پدیده‌های اجتماعی به این قضیه جالب برمی‌خوریم که تئوری‌هایی که در این حیطه خلق شده‌اند، مرتباً به چالش کشیده شده‌اند و امروزه ما نمی‌توانیم در مورد مجموعه‌ای از مفروضات مسلم عینی در دانش اجتماعی به توافق برسیم.

هر یک از دو رویکرد عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی لوازم خاص خود را دارند. عمده‌ترین لوازم عین‌گرایی به قرار زیر است:

۱. واقعیت، وجودی مستقل از ذهن دارد. به عبارت دیگر ابژه، مستقل از سوژه شناسا است؛

۲. ذهن انسان قادر به شناخت واقعیتهاست؛

۳. واقعیت، نظم معنایی واحدی دارد. به عبارت دیگر کلیه انسانها در مورد معنای واقعیتها توافق دارند؛ و

۴. ابزار شناخت نیز واحد است. ابزار شناخت تجربه و داده‌های تجربی توسط عقل تجزیه و تحلیل می‌شوند.

این مفروضات از سوی ذهنی‌گرایان به چالش کشیده شده است. آنها بر آنند که واقعیت یا ابژه، خود زبان فراگیری ندارد که به واسطه آن معنای واحدی از خود بروز دهد، بلکه واقعیت آن چیزی است که توسط سوژه شناسا فهم می‌شود. حال، از آنجا که سوژه شناسا نیز در قید و بند چارچوبهای زبانی خاص خود است و تعلقات و تعهدات خاص خود را دارد، پس واقعیتها را طبق همین چارچوبهای معنایی درک می‌کند. البته باید توجه داشت این نسبی‌گرایی شناختی بیشتر در مورد پدیده‌های اجتماعی صدق می‌کند و پدیده‌های طبیعی کمتر در معرض تکثر برداشتهای معنایی قرار دارند. نکته دیگر اینکه برخلاف عینی‌گرایی که در مسئله شناخت روی درک پیوندهای علت – معلولی تمرکز دارند، ذهنی‌گرایان مسئله شناخت را فراتر از کشف حلقه‌های علت – معلولی به مفهوم پوزیتیویستی آن می‌بینند، چرا که از دیدگاه آنها هر پدیده‌ای

## با وجود اینکه مدرنیسم تنها یکی از قالبهای ممکن زندگی بشری است، اما تئوریسینهای آن به انحاء مختلف سعی کرده‌اند مدرنیسم را به عنوان تنها گزینه‌گریزناپذیر بشر معرفی کنند

### به نظر می‌رسد درک عمیق دوآلیسم عین و ذهن در مطالعه پدیده‌های اجتماعی، افقهای وسیع‌تری را فراروی محققان پدیده‌های اجتماعی قرار می‌دهد

در جمع‌بندی نهایی باید گفت که جدال دو رویکرد عینی‌گرا و ذهنی‌گرا، همچنان جریان دارد. برخی محققان مثل برایان فی سعی کرده‌اند با ارائه قالبهایی چون «هم ذهنی انتقادی» مشکل تقابل عین و ذهن را با قراردادن آنها در یک فرآیند پویای دیالکتیکی حل کنند. در این قالب، شناسندگان استدلالهای متقنی مبتنی بر شواهدی را به کار می‌گیرند که به دقت از هر گونه جانبداری پاکسازی شده‌اند. به عبارت دیگر دو رویکرد عینی‌گرا و ذهنی‌گرا با درکی باز و پذیرای انتقاد با هم به تعامل می‌پردازند. با این حال هر یک از این دو رویکرد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خاص خود را دارند. به نظر می‌رسد درک عمیق دوآلیسم عین و ذهن در مطالعه پدیده‌های اجتماعی، افقهای وسیع‌تری را فراروی محققان پدیده‌های اجتماعی قرار می‌دهد. فهم این نکته که اکثر مفاهیم و مفروضات موجود در حوزه‌های مختلف دانش اجتماعی از جمله جامعه‌شناسی، سیاست، و اقتصاد مولود گفتمان عینی‌گرای مدرنیسم است، علی‌رغم پیچیده‌تر ساختن نظم فکری دانشجو، احاطه او بر پیچیدگیها و بی‌نظمیهای پدیده‌های اجتماعی را بیشتر می‌سازد.

چنانکه در ابتدای مقاله اشاره شد، پدیده‌های اجتماعی برخلاف تصور عموم از آنها، بسیار پیچیده و چند بعدی‌اند. در حالی که قواعد حاکم بر پدیده‌های طبیعی تقریباً فراگیرند، اما قواعد حاکم بر پدیده‌های اجتماعی به تبع تعدد بسترهای معنایی، فراگیری و یکدستی خود را از دست می‌دهند. از این رو درک عمیق دانشجوی دانش اجتماعی از پدیده‌های اجتماعی، مستلزم شناخت این پیچیدگیهاست موضوعی که در این مقاله بدان پرداختیم دربرگیرنده مسائلی کلیدی است که به نظر می‌رسد آشنایی دانشجویان با آن از همان آغاز دوره تحصیلی ضرورت داشته باشد. به طور مشخص تر طرح فشرده اما گویای چنین بحثی در کتابهای مبانی و تدریس آن در درس مبانی، می‌تواند در فهم عمقی دانشجو از پدیده‌های اجتماعی بسیار مؤثر باشد. بدیهی است که درک این گونه مباحث برای دانشجوی مبتدی تا حدی مشکل است و لذا ضروری است مباحث مذکور به گونه‌ای که به محتوای آنها خدش‌های وارد نشود، متناسب با سطح آمادگی ذهنی دانشجویان ساده‌سازی گردد و به ویژه از مثالهای مناسب به منظور تفهیم مطلب استفاده شود.

پوزیتیویستی تسلطی بی‌نظیر داشته است. به عبارت دیگر عینی‌گرایی و هستی‌شناسی رئالیستی آن، وجه غالب مطالعات اجتماعی بوده است. ریشه این امر به غلبه گفتمان مدرنیسم در این دوره بازمی‌گردد. گفتمان مدرنیسم علی‌رغم جذابیتهایی که در عصر جدید داشته است، از ابعاد مختلف مورد انتقاد واقع شده است. ذهنی‌گرایان که امروزه پست‌مدرنها برجسته‌ترین طیف آنها را تشکیل می‌دهند، برآنند که مدرنیسم به سمت انحصارطلبی سیر کرده است. از نظر آنها این انحصارطلبی از آنجا ناشی می‌شود که با وجود اینکه مدرنیسم تنها یکی از قالبهای ممکن زندگی بشری است، اما تئوریسینهای آن به انحاء مختلف سعی کرده‌اند مدرنیسم را به عنوان تنها گزینه‌گریزناپذیر بشر معرفی کنند. از جمله نهادهایی که حضور گفتمان مدرنیسم و انحصارطلبی آن کاملاً مشخص و محسوس است، نهاد آموزش است که نمود برجسته آن دانشگاه است. دانشجو، بدون اینکه خود آگاهانه تصمیم بگیرد در فضای مدرنیستی قرار می‌گیرد و نظم و سازمان ذهنی او در یک بستر مدرن قوام می‌یابد. این مسئله به ویژه در حوزه دانش اجتماعی جالب و بحث‌انگیز است. مثل علوم طبیعی، هدف عمده دانشجویانی که در حوزه‌های مختلف دانش اجتماعی تحصیل می‌کنند، کنترل هرچه بیشتر بر محیط به منظور رسیدن به مطلوبیتهایی چون سودآوری و رفاه است. به عبارت دیگر عقلانیت حاکم بر دانشجویان به سمت ابزاری شدن سوق پیدا می‌کند. مدرنیستها که از منظری عینی‌گرایانه به هستی می‌نگرند، انتقادات فوق را غیرقابل پذیرش دانسته و بعضاً آنها را تمسخرآمیز می‌دانند. از نظر آنها اهدافی چون کنترل بر محیط در راستای علایقی صورت می‌گیرد که فی‌نفسه در ذات انسانها وجود دارند. برای مثال، توسعه اقتصادی، هدفی است که تقریباً همه جوامع در پی آن هستند؛ آزادی، هدفی است که کسی نمی‌تواند ضرورت آن را انکار کند؛ یا پدیده‌هایی چون فقر، خشونت، استبداد، و ... مطلوب هیچ انسان بهنجاری نیستند. از این رو، کارکرد دانشگاهها را نیز نمی‌توان در راستای رسیدن به اهدافی سوق داد که مطلوب انسانها نیستند. ذهنی‌گرایان بر این نظرند که این مفاهیم (مثل آزادی، توسعه و ...) برخلاف نظر مدرنیستها، مفاهیم مطلقی نیستند و در هر بستری به شکل خاصی درک می‌شوند.